

مدت: ۳۳/۵ دقیقه

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

میلاذ مسعود و مبارک مولای مان حضرت أباجعفر محمدبن علی الجواد صلوات الله علیهما را خدمت حضرت بقیة الاعظم ارواحنا فداه و عمه می مکرمه شان فاطمه معصومه علیها السلام و صبیہ معظمه شان که در همین بقعه حضرت معصومه مدفون هستند و همه می شیعیان و موالیان و شما گرامیان تبریک عرض می کنیم و امیدواریم که در دنیا و آخرت دست ما از دامان پر مهر و محبت آن بزرگوار محروم نماند ان شاء الله. این صلوات خاصه را تقدیم می کنیم خدمت آن بزرگوار.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى عَلِمَ التَّقَى وَ نُورِ الْهُدَى وَ مَعْدِنِ الْوَفَاءِ وَ فَرْعِ الْأَزْكَيَاءِ وَ خَلِيفَةِ الْأَوْصِيَاءِ وَ أَمِينِكَ عَلَى وَحْيِكَ اللَّهُمَّ وَ كَمَا هَدَيْتَ بِهِ مِنْ الضَّلَالَةِ وَ اسْتَنْقَذْتَ بِهِ مِنَ الْحَيْرَةِ وَ أَرَشَدْتَ بِهِ مَنْ اهْتَدَى وَ زَكَّيْتَ بِهِ مَنْ تَزَكَّى فَصَلِّ عَلَيْهِ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ وَ بَقِيَّةِ أَوْصِيَائِكَ إِنَّكَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ». اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ مُحَمَّدٌ.

بحث در استدلال به روایات وارده می شود که ترک حیوانی بود که ترک صاحبه برای این که اثبات کنیم که اعراض، نفس اعراض موجب خروج از ملکیت می شود. خب گفتیم این روایات تقابلی دارد. تقریب اول بیان شد با اشکالاتش. تقریب ثانی. «التقريب الثاني: مع أن مورد الحديث مورد خاص، ولكن بإلغاء الخصوصية عن مورد الحديث نستخرج أن ترك أي مال يجعله مثل المباحات الأصلية التي ليست ملكاً لأحد».

می فرمایند که با این که مورد حدیث مورد خاص است که حیوان است و لکن با الغاء خصوصیت که در نظر عرف این حیوان خصوصیتی ندارد. این به خاطر این است که صاحبش رهاش کرده و دیگه کار به او ندارد حضرت می فرماید می توانی مالک، مالک می شود. از ملکیتش خارج شده، شما هم می توانید تملک کنید. نه، حیوانیتش در این مسئله دخالت ندارد. مثل این که شارع فرموده است که «إذا أصاب ثوبك الدم فأغسله». وقتی پیراهن شما دمی به آن اصابت کرد پیراهن را بشوید که این کنایه ای از این است که یعنی آن پیراهن متنجس شده و کنایه از این است که دم منجس است. و راه برون رفت آن هم شستن است. سه تا مدلول دارد این روایت که می فرماید «إذا أصاب ثوبك الدم فأغسله» این که دم منجس

است و این که ثوب متنجس می شود. چیزی که، ثوبی که ملاقات کرده با دم متنجس می شود و راه سوم هم این که فأغسله؛ بشور. دلالت می کند بر این که مطهر این نجاست هم شستن است با آب است. خب از این الغاء خصوصیت می کنند دیگه. عرف چه می فهمد؟ یعنی می گوید پیراهن خصوصیت دارد که حضرت فرموده «إذا أصابك الثوبك الدم»؟ یعنی اگر مثلاً فرش اصابه کرد که ثوب نیست اسمش، این نه؟ اگر میز اصابت کرد نه؟ اگر بدن خودت، ثوب تو نه، بدن تو اصابت کرد نه؟ می گویند این از باب مثال است. مقصود این است که هر چیزی که با دم ملاقات کند. این جا هم بگوییم درست است. روایت مال بعیر است و حیوانی است که مالکش رهاش کرده و این ها، ولی خصوصیت ندارد. این جور بگوییم. «مع أن مورد الحدیث مورد خاص»، است که حیوان باشد. و لکن به الغاء خصوصیت از مورد حدیث استخراج می کنیم و کشف می کنیم که ترک هر مالی قرار می دهد آن مال را مثل مباحات اصلیه ای که ملک احدی نیست. چه طور مباحات اصلیه ملک احدی نیست؟ این ترک کردن مالک هم این را مثل مباحات قرار می دهد که دیگه ملک احدی نیست حتی خود آن شخص. بنابراین چون ملک احدی نیست «فیمکن للغير أن یتملكها علی هذا الأساس». چون ملک کسی نیست و مثل مباحات اصلیه شد پس دیگران می توانند تملک کنند. همان طور که مباحات اصلیه را می توانند تملک کنند. برود کوزه را از آب دریا پر کند، از آب رودخانه عمومی پر کند. خب می شود مال او، این آب می شود مال او. اگر برود نمی دانم بوته های بیابان را بردارد بیاورد برای پخت و پز در روستاها و این ها که خب این کار را می کنند. سابقها این کار را می کردند. می شود مال خودش دیگه. و هکذا و هکذا. این جا هم همین جور است.

«مناقشته». دوتا مناقشه به این تقریب ثانی دارد. «أولاً: إن مورد الحدیث هو الحيوان المعرض للتلف الذی ترکه مالکة لعدم الحيلة، وأحیاه الغير». می فرماید که مورد حدیث آن حیوانی است که در معرض تلف است. چون این جوری بود دیگه، حیوانی بود که در معرض تلف بود. یعنی دیگه توان مثلاً راه رفتن را نداشت و این مالکش دید که بخواهد معطل این باشد می ماند از سفر، رهاش کرده. آن حیوان در معرض تلف بود. یک نفر دیگه آمد، آن وقت قام علیها و انفقها، غذا به او داد، چه به او داد، بررسی اش کرد، محافظتش کرد، چه کرد تا سرپا شد. چنین حیوانی، مطلق حیوان نیست. حالا یک وقت گفته بود هر حیوانی، هر جور، حالا ممکن بود کسی الغاء خصوصیت بکند. ولی یک حیوان خاصی که در معرض تلف است، در معرض هلاکت است. این را شارع فرموده توی این روایت. خب این ممکن است خصوصیت داشته باشد. و این که فرموده او مالک می شود لعل برای همین، این باشد که حیوانی را نجات داده از تلف شدن، از هلاکت. می فرمایند

که مورد حدیث حیوانی است که در معرض تلفی است که «ترکه مالکه»، مالک او را ترک کرده «لعدم الحیلة» چون مالک حیله و راهی نداشته برای نجات او. «و احیاء الغیر» و غیر آمده او را زنده کرده. این احیاء یعنی حیاتش را ادامه داده و او را برپا قرار داده. «واحتمال مدخلیة هذه الخصوصیات فی الحکم احتمال عقلائی عرفاً»، و احتمال مدخلیت داشتن این خصوصیات که در معرض تلف بوده، دیگری آمده او را احیاء کرده، از تلف شدن آن را رها نیده. این خصوصیات، احتمال مدخل این خصوصیات در حکم یک احتمال عقلائی عرفی است. به خلاف که «قابل للعناية به»، که قابلیت عنایت و توجه به او وجود دارد. بنابراین «فلا یمکن التعدی» از مورد حدیث به موردی که این خصوصیات در آن وجود ندارد. و اما در آن مثال ثوب، آن به خاطر این بود که خصوصیت عقلائی و عرفی آنجا فهمیده نمی شود که بگوییم دم لباس را، پیراهن را نجس می کند اما اگر همین پارچه قبل از این که لباس بشود پارچه بوده نجس نمی کند. این احتمال عقلائی آنجا نیست. یا قبل از این که اصلاً پارچه بشود، به صورت مثلاً نخ بوده، آن وقت نمی شود. قبل از این که نخ باشد، پنبه بوده، هنوز به صورت نخ در نیامده، آن موقع نمی شود. نه، وقتی فقط پیراهن شد آن موقع، این احتمالش عقلائی نیست. فلذا آنجا الغاء خصوصیت درست است. اما مثل این جایی که یک خصوصیتی است که وجداناً آدم می بیند که احتمال خصوصیت دارد. یعنی خود آدم بخواهد حکم بکند؛ در این موارد حالا به شرع کار نداشته باشید. خود قانون گذاری می خواهد بکند. خب این خصوصیات را در نظر می گیرد می بیند که چرا. ممکن است قانون گذار بگوید بله، اگر یک حیوانی، کسی مالکی داشت. آن مالک او را رها کرد، چون داشت می مرد و این ها؛ گفت من وقت ندارم وقت صرف این بکنم. بعد دیگری آمد این را چه کار کرد؟ احیاء کرد. قانون گذار بگوید این ملک همان محیی می شود. ولی در غیر این صورت ملک او نمی شود. وجه عقلائی دارد. ...

س:؟؟ حیوانیتش را شرط نگذاشت؟؟

ج: بله؟

س: حیوانی؟؟

ج: بله. حالا این ...

س: ...

ج: همین! حالا می‌گویند چون حیوان خاصی را حضرت فرموده. اگر حالا مطلق حیوان فرموده بود، حالا جای این داشت که شما الغاء خصوصیت بکنید. بگویید مثلاً چه فرقی بین حیوان و غیرحیوان است؟ اما حیوان خاصی را این روایت دارد. می‌گوید این دیگه احتمال خصوصیت می‌دهی. علاوه بر این که دیروز عرض کردم. حتی اگر مطلق حیوان هم فرموده باشد، باز احتمال خصوصیت می‌دهیم. چرا؟ برای این که در باب مطلق حیوان باز مسئله ترحم وجود دارد. یک زنده است. یک حیوان زنده‌ای است. از گرسنگی، از بی‌غذایی، از بی‌آبی دارد تلف می‌شود، می‌میرد. این جا اگر شارع بگوید کسی اگر این را آمد نجات داد، نگذاشت بمیرد و آب و علف و این‌ها به او داد و آن را اقامه کرد من می‌گویم این شد مال تو. اما حالا یک چیزی که این خصوصیات را ندارد. یک تکه آهن افتاده مثلاً توی بیابان. مالکش سختش بود ببرد و این‌ها، دید مثلاً فلان، انداخت توی بیابان. حالا یک کسی آمد برداشت، آن جا ممکن است شارع بگوید نه، چون آن جا ترحمی در کار نیست. اما این جا یک عاطفه به خرج دادن است، ترحم کردن است و شاید شارع می‌خواهد برای این که این حس ترحم و عاطفه و این‌ها تشویق بشود، ترغیب بشود، می‌گوید آقا، هر کس این ترحم را به خرج داد من می‌گویم آن مال دیگه مال او بشود. احتمال این جهت را می‌دهیم. عقلانی هم هست. پس بنابراین الغاء خصوصیت نمی‌توانیم بکنیم. این اولاً

«ثانیاً: کما مرّ سابقاً لا یمکن استفاده خروج المال عن ملکة صاحبه بمجرد ترکه». اشکال دوم بر تقریب ثانی این است که باز ما آن‌که محل بحث‌مان است این است که نفس اعراض موجب خروج از ملکیت می‌شود یا نه؟ و این روایت این مطلب را دلالت نمی‌کند. شما الغاء خصوصیت هم بکنی، مفاد این الغاء خصوصیت و نتیجه الغاء خصوصیت این می‌شود که دیگران می‌توانند تملک کنند. همین! اما این به مجرد اعراض از ملکش خارج شده، این را نه. پس الغاء خصوصیت هم اگر بپذیریم، چون آن چیزی که در روایت است ندارد که از ملک تو فوراً خارج می‌شود. آن چیزی که در روایت هست این است که می‌توانی بیایی او را تملک کنی. پس بنابراین باز تقریب ثانی هم نمی‌تواند این مسئله را ...

«التقریب الثالث: التمسک بالفحوی بالتقریب الثانی من تقریبی الاستدلال بالطائفة الأولى وقد عرفت» طایفه اولی را بیاورید. آن اخباری را که در سفینه وارد شده بود. که تقریب ثانی آن جا این بود. «حین یضع الشارع المال الغارق بمنزلة المباحات الأصلية لمجرد أن المالك تركه ولو لأجل عدم مکنته من وصوله إليه مع أن نفسه ما تزال متعلقة به، ففي مورد الإعراض

يضع المال المعرض عنه». این جا تقریب، آن تقریب آن جا این جور گفتیم. گفتیم در جایی که کشتی غرق شده، این آقا اموال ذی قیمتی هم توی این کشتی داشته. حالا هم که غرق شده تأسف می خورد، دلش می سوزد که این جوری شد. الان ما این ها را، رفته بود یک اموالی را خریده بود. داشت با کشتی می آورد برای شهرش. توی وسط راه توی دریا غرق شد. همین جور علاقه نفسانی اش به این ها هست. شارع این جا فرموده اگر کسی غوص کرد رفت آن را برداشت، در آورد، مال او می شود. یک وقتی شارع این جا می گوید مال غائص و آخذ می شود پس به طریق اولی در جایی که خود مالک اصلاً آعرض، خودش اختیاراً برداشته آورده توی کوچه گذاشته. خودش رفته حمام، لیف و صابون و شامپو و این ها؛ مازادش را رها کرده آمده رفته. این جا به طریق اولی پس شارع می گوید می شود مال واجد، مال آخذ. این جا هم این جوری بگوئیم. بگوئیم آقا، این حیوان مریض شده، ناتوان شده، نمی تواند با این صاحبش همراهی کند. فلذا رهایش می کند. ولی لایزال دلبستگی به او دارد. این جا شارع می فرماید اگر کسی آمد این را احیاء کرد می شود مال او. پس به طریق اولی آن جایی که خودش آمده یک مالی را دل از آن کنده و گذاشته بیرون و ... یکی بیاید بردارد. از خدایش هست یکی بردارد. چرا؟ برای خاطر این که گذاشته بیرون، دم خانه شان، دم در، می خواهد تمیز بشود، چیزی نباشد، خب این، آن جایی که دلبستگی دارد. فقط به خاطر مریضی، به خاطر ناتوانی، با غصه، با این ها رهایش کرده و رفته، آن جا شارع می گوید اگر کسی آمد آن وقت این جا را نمی گوید شارع که خودش رها کرده. پس بالاولویة دلالت می کند در این جا. خب اشکالی که آن جا کردیم این جا هم هست. آن جا اشکال کردیم که چی؟ آن جا اشکال کردیم که بابا درست است دل نکند، ولی آن جا این آقای واجد یک کار اضافه انجام داده. غوص کرده توی دریا، خودش را به خطر انداخته، غوص کرده رفته توی دریا، حالا این را آورده، شارع می گوید خب، برای این که این ها؛ خود آن آقا که نمی تواند. این دوران امری است بین این که همین طور ته دریا بماند و کسی از آن استفاده نکند؟ یا یک کسی غوص کند برود بیاورد؟ شارع در این جا می فرماید که تو می شود. خب این جا هم همین است. این جا این حیوان می مرد، این آقا آمد انفاق کرد، سرپرستی کرد، کار کرد، خدمت کرد تا این که درست شد. حالا شارع این جا فرموده، آن جا هم باید بفرماید؟ نه، ممکن است آن جا نفرماید. می گوید تو چه کار کردی؟ او توی کوچه گذاشته. من نمی گویم علاقه ملکیتش قطع می شود حالا شاید پشیمان شد خواست بیاید بردارد، من نمی گویم آن جا علاقه ی ملکیت قطع می شود پس بنابراین اولویتی ندارد که ما بتوانیم جزم به اولویت پیدا کنیم فتوا بدهیم.

می‌فرمایند که «التقريب الثالث: التمسك بالفحوى» به آ تقريب دوم از دو تقريبي استدلال به طائفه‌ی اولی که مال سفینه‌ای بود که غرق شده «و قد عرفت عدم تماميته.» تمسک به این تقريب که توضیح دادیم. خب این هم طایفه‌ی سوم.

طایفه‌ی چهارم «الرابعة: الروایات حول الأراضي» که به این روایت که بعض روایاتی که در حول زمین‌ها وارد شده می‌شود استدلال کرد برای این‌که اعراض موجب خروج از ملکیت است «و هي صحيحة مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ أَيُّمَا رَجُلٍ أَتَى خَرِبَةً بَائِرَةً فَاسْتَخْرَجَهَا وَكَرَى أَنْهَارَهَا وَ عَمَرَهَا فَإِنَّ عَلَيْهِ فِيهَا الصَّدَقَةَ» فرمود که معاویة بن وهب می‌گوید شنیدم از امام صادق سلام الله عليه که فرمود هر مردی که به یک زمین خرابه‌ای که بایر است یعنی حیاتی در آن نیست و موات است «فاستخرجها» آن زمین را از آن حالت اخراج کرد و نهرهایش را جاری کرد و او را تعمیر کرد «فإنّ عليه» پس بر آن مستخرج آن رجل در بابت این زمین صدقه است این یعنی خراج، این صدقه بدهد یعنی خراجش را باید بدهد. «فإنّ كَانَتْ أَرْضٌ لِرَجُلٍ قَبْلَهُ فَغَابَ عَنْهَا وَ تَرَكَهَا فَأُخْرِجَهَا» خب این صدر مربوط به ما نیست این ذیل مربوط به بحث ما می‌شود. حالا اگر یک ارضی مال یک نفری است قبل از این آقایی که حالا آمده احياء می‌کند قبل مال یک نفری بوده «فغاب عنها» آن نفر قبلی غایب شد از آن زمین «و ترکها» رهايش کرد. «فاخربها» در اثر این‌که ترکش کرده و رها کرد این زمین به خرابی گرایید و خراب شد. الان شما می‌روید توی روستاها و این‌ها گاهی آن سابق، الان می‌بینی مثلاً رها کردند رفتند شهر رفتند اصلاً خارج از کشور، مثلاً آن باغ و این‌ها را رها کردند کم‌کم دیگر شده یک مخروبه‌ای آن اتاق‌ها و فلان و همه‌ی این‌ها هم، نهرها و حوض و فلان همه شده مخروبه و یک تلی از خاک شد این‌جوری شده. «ثُمَّ جَاءَ بَعْدُ يَطْلُبُهَا» بعد حالا آمد دید عجب، شنید که یک نفر آمده این‌جا را آباد کرده سروسامان داده به این‌جا، حالا آن برگشت و آمد «يطلبها» این‌جا حضرت می‌فرماید «فإنّ الأَرْضَ لِلَّهِ وَ لِمَنْ عَمَرَهَا.» این زمین الف و لامش عهد است، این زمین مال خداست و مال کسی است که آن را آمده آباد کرد. حتی توی بعضی روایات هست که محقق خوئی هم به آن فتوا دادند ولی امام می‌فرماید که کفایة الاشکال، که اگر کسی یک زمینی را سه سال رها کند نمی‌آید کشت نمی‌آید چی کند همان‌طور سه سال است رها کرده، ایشان فرموده محقق خوئی که می‌تواند دیگری بیاید کشت کند، حالا مالک بشود یا نشود حرف دیگری است، ولی دیگری می‌تواند بیاید کشت کند. امام می‌فرماید کفایة الاشکال است ولی محقق خوئی فتوا دادند که چون بعضی روایات هست این ایشان طبق آن روایات فتوا داده که می‌شود این کار کرد. خب «فإنّ الأَرْضَ لِلَّهِ» این زمین که او رهايش کرده خراب شده چی شده یک نفر آمده آن را احياء کرده این زمین مال خداست و برای کسی است که «عمرها». خب این یک روایت. «و روایة أَبِي خَالِدٍ الْكَائِلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ» حالا تقريب استدلال و بحث‌هایش می‌آید حالا الان «و روایة أَبِي خَالِدٍ الْكَائِلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ» از امام باقر سلام الله عليه «قَالَ: وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الأَرْضَ لِلَّهِ يُوْرَثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» حضرت امیر سلام الله عليه می‌فرمایند که «أَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِي الَّذِينَ أُوْرَثْنَا الأَرْضَ» من و اهل‌بیتم کسانی هستیم که خدا فرموده «يُوْرَثُهَا مَنْ يَشَاءُ» مقصود ما هستیم یعنی این اراضی همه مال ما هستند «وَ نَحْنُ الْمُتَّقُونَ» و این «و الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» مقصود از این متقین هم ما هستیم «وَ الأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا» همه‌ی زمین‌ها مال ماست «فَمَنْ أَحْيَا أَرْضًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلْيَعْمُرْهَا وَ لِيُوْرِدْ خَرَجَهَا إِلَى الْإِمَامِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي» هرکسی که از مسلمین احياء کند زمینی را پس او را در اثر احياء مأمور کند، آباد کند و خراجش را به امام از اهل‌بیت من بدهد «وَ لَهُ مَا أَكَلَ مِنْهَا» آن وقت هرچی که از این زمین برداشت کند و این‌ها اشکالی ندارد می‌شود مال خودش و استفاده بکند. «فإنّ تَرَكَهَا وَ أُخْرِجَهَا» حالا اگر

بعد از این که آباد کرد و خراجش هم مدتی می پرداخت و آباد کرد حالا رهایش کرده و در اثر رها کرده خراب کرد این زمین را «فَأَخَذَهَا» پس بعد از آن ترک نمودن و خراب کردن «إِخْذَهَا رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِهِ فَعَمَّرَهَا وَ أَحْيَاهَا» این جا «فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا مِنَ الَّذِي تَرَكَهَا» این معمر ثانی، این محیی ثانی احق به این زمین می شود از آن اولی که رهایش کرده و خراب کرده. بله «فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا مِنَ الَّذِي تَرَكَهَا فَلْيُؤَرِّ خَرَجَهَا» حالا این دومی اداء کند خراج آن زمین را به «إِمَامٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ لَهُ مَا أَكَلَ مِنْهَا» آن وقت هر چه از این زمین دیگر برداشت بکند در اثر این که یک چیزهای خودرو از زمین درمی آید یا نه خودش کشت می کند و استفاده می کند از این زمین این اشکالی دیگر ندارد «و له ما اكل منها».

س:

ج: نه این ها ظاهراً زمین هایی است که، حالا آن ساختمان ها هم ممکن است کسی، حالا این توی بحث دیگر خود آن جا باید همه ی روایات و خصوصیاتش را ملاحظه کرد که حالا کسی خانه ای داشته، زمین کشاورزی نبوده یک خانه ای داشته حالا این خانه را رفته حالا مدت ها گذشته و حالا سقف هایش ریخته و دیوار هایش ریخته و یک انبوه از، تلی از چیز درست شده این جا هم همین را دارد یا نه این مال زمین های کشاورزی است. ظاهره این که دارد این که فرموده است «له ما اكل منها» ظاهر این است که همین زمین های کشاورزی و این هایی است که این جور چیزها گیاهان خودرو در آن پیدا می شود و یا این که چیزی در آن کاشته می شود. اما آن جایی که خانه هست و مغازه هست و این ها را این عبارت ظاهراً حداقل بخاطر مهفوف بودن به این جهتش نمی گیرد یا مشکوک است.

«و الاستفاده من روایات الأراضي بالتقريب التالي» استفاده ی بحث ما که اعراض موجب خروج از ملکیت می شود از روایات اراضی به تقریبی است که بعد از این گفته می شود، آن تقریب این است «إِنَّ مَرْدَ الرُّوَايَاتِ فَرَضَ الْإِعْرَاضِ» آن دارد که «ترکها و اخرجها» یعنی رهایش کرده دیگر «لأنه لا يقال في» چطور می فهمیم اعراض مقصود است؟ می گوید برای این که کسی که مثلاً یک سال دو سال یک زمینی را رها می کند نمی گویند ترکها این زمین را، آن جا مقیدش می کنند می گویند یک سال رها کرد دو سال، «ترکها علی الاطلاق» می گویند این زمین را رها کرده، عبارت این که این زمین را رها کرده این است که دیگر اصلاً بطور کلی قطع علاقه کرده با این زمین، نه این که برای یک سال برای دو سال حالا انداخته؛ اصلاً بعضی از جاها که در باب خمس هم هست مرحوم حاج آقا رضا می فرماید که توی همدان و آن طرف ها گاهی یک سال که کشت می کنند دو سال رها می کنند زمین را بعد، چرا؟ می گویند تا این دو سال باید رها باشد تا آن قوتش را بازیابد بعد کشاورزی، فلذا در آن جا حاج آقا رضا می فرماید که کشاورزانی که این چنین هستند سال خمسی شان دو سال است نه یک سال است. یعنی درآمد امسال دو سال باید این درآمد را خرج کنند تا دوباره کشت کنند دیگر، این ها سال شان فلذا ایشان می فرمود سال به این است که مدتی که می خواهی از این درآمد استفاده بکنی طبق این چی می شود، معمولاً یک سال است؛ اما جاهایی که کشاورزی شان این جوری است باید یک سال بکارند دو سال رها کنند، اگر یک جا این جوری باشد یک سال باید بکارند سه سال رها کنند تا این که دو مرتبه این زمین بتوانند از آن استفاده کنند ایشان می گویند آن ها سال خمسی شان دو سال می شود مرحوم حاج آقا رضا رضوان الله علیه. حالا این جا یکی دو سال رها کرده که نمی گویند قطع علاقه کرده، این دو سال رها کرده تا چی؟ تا دو مرتبه قوت زمین بازیافته بشود یا نه الان یک سال دو سال حالا رها کرده سرمایه ای ندارد حالا دنبال جفت و جور کردن سرمایه است تا بعداً بیاید این کار را بکنند، این جا کسی نمی گوید علاقه اش از این زمین، این زمین را رها کرده. پس ظاهر این که این روایات دارد «من ترکها و اخرجها» این است که قطع علاقه کرده رها کرده، از

این جهت می‌گوییم از این روایت اعراض استفاده می‌شود. می‌فرمایند که «إِنَّ مَرْدِ الرِّوَايَاتِ فَرَضُ الإِعْرَاضِ لِأَنَّه لَا يُقَالُ» درباره‌ی کسی که «تَرَكَ أَرْضَهُ تَرْكاً مُؤَقَّتاً كَالسَّنَةِ وَ السَّنَتَيْنِ» یک سال یا دو سال درباره‌ی او گفته نمی‌شود «تَرَكَهَا وَ أُخْرَبَهَا» این «ترکها و اخرجها» مقول قول لا يقال است «و ظاهر الروایات أَنَّ الإِعْرَاضَ عَنْهَا» ظاهر این روایات این است که اعراض از آن زمین‌ها «بیزیل ملکیت و حقه فیها» حق و ملکیت او را ازاله می‌کند. ملکیتش روایت اول، «حقه» که این حق است روایت دوم «و یمكن للغیر» و دلالت می‌کند این روایت بر این‌که برای دیگری امکان تملک هست یا امکان استحقاق آن ارض هست به احواء، دیگری می‌تواند به سبب احواء و این‌ها تملک کند یا استحقاق برایش پیدا بشود. «نعم»

س: ...

ج: این فاء تفریع است یعنی در اثر این‌که ترکش کرده پس خراب کرده و چون این فعلی که و صفتی که در اثر یک فعل اختیاری ما پیش می‌آید به ما هم نسبت می‌دهند، می‌گویند کی خراب کرده؟ می‌گوید خودش خراب کرده چون ترکها خراب شده درست؟ مثل این‌که شما وقتی یک درختی را می‌برید شما که نبریدی از بریده، منتها شما از بردی آوردی به شما نسبت می‌دهند می‌گویند قطعها، این‌جا هم می‌گوید «ترکها و اخرجها» ترک کرده رها کرده سرپرستی نکرده، نیامده آب بدهد چی بدهد فلان بدهد پس در نتیجه خراب شده. این خراب شدن چون معلول کار اوست به او نسبت داده می‌شود که می‌گویند اخرجها.

س: ...

ج: احق است حالا بعد گفته می‌شود در باب مناقشه‌اش. بحثی است در این‌که آیا انسانی که زمینی را احواء می‌کند مالکش می‌شود یا نه ذی حق می‌شود نسبت به آن؟ بعضی‌ها می‌گویند که نه ذی حق می‌شود و مثلاً در مقام جمع می‌گویند این زمین‌ها ملکیتش که مال ائمه است حضرت فرمود مال ماست، مال آن‌ها تا آخر هم باقی است این‌جوری نیست که کسی که احواء می‌کند از ملک آن‌ها خارج بشود ولی وقتی می‌آید احواء می‌کند یک حقی پیدا می‌کند در این‌جا نه این‌که مالک بشود، این یک نظر است. یک نظر دیگر این است که نه از روایات استفاده می‌شود که این مالک می‌شود، این تردید به لحاظ این دو قول و دو مسلک است.

خب «نعم موردها هو الأرض و لكن مع إلغاء الخصوصية» خب حالا می‌گوییم آقا این روایت فوقش دلالت می‌کند که زمین را اگر رها بکند اعراض بکند این از ملکش خارج می‌شود و دیگری می‌آید تملک می‌تواند بکند، اما چیزهای دیگر چطور؟ این هم به این ضمیمه می‌گوییم بله این دلالت مال زمین است به الغاء خصوصیت که زمین با چیزهای دیگر چه فرقی می‌کند؟ تعدی کنیم به غیر زمین «و لكن مع الغاء الخصوصية» یا استظهار، این یا نه راه دیگر، بگوییم آقا علت مستنبطه در این‌جا وجود دارد، چرا در زمین حضرت این را فرموده؟ خب برای خاطر این‌که رهاش کرده دیگر، این علت در مورد چیزهای دیگر هم موجود است دیگر، آن‌جا رها کردن علت شده، خب این رها کردن اگر در اموال دیگر هم بود خب علت می‌شود دیگر. پس از دو راه تعدی را درست کنیم، یا از راه الغاء خصوصیت یا از راه این‌که بگوییم علت استنباط می‌شود از این روایت که علت همان ترک کردن است این علت در غیر زمین هم که ممکن است پیدا بشود پس معلولش که همان خروج از ملکیت باشد در جای دیگر هم محقق می‌شود. و لكن با الغاء خصوصیت این‌که این راه اول یا استظهار این‌که علت حکم در زمین «هو ترك المال» آن ترک المال است، با این الغاء خصوصیت یا آن استظهار «بمكن استفاده حکم غیر الاراضی.» می‌توانیم حکم غیر اراضی را هم استنباط بکنیم. حالا چون ما یک ملاقات‌هایی وعده دادیم و این‌ها امروز دیگر قبل از اذان اجازه بفرمایید که و فردا

هم بنده چون همان کارهای بالاخره انتخابات و فلان و این‌ها هست با اجازه‌ی آقایین، ان‌شاءالله شنبه، آره شنبه هم که این‌جا اعتکاف است و مشتغل به معتکفین معظم هست از این جهت ان‌شاءالله دیگر بحث یکشنبه می‌شود. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین. پایان.